

رسول جعفریان

نسخه خوانی (۱۳)

۳۷-۵۱



چکیده: نویسنده در نوشتار حاضر در قالب دوازدهمین سلسله انتشارات با عنوان نسخه خوانی، متن چند نسخه را مورد مذاقه قرار داده است. این متون بدین شرح اند: رساله مشکوک از فیض کاشانی در دفاع از تصوف وقف ۱۱۹ کتاب از سوی شاه عباس اول بر آستانه عبدالعظیم حسنی در سال ۱۰۳۷ وقف کتابی در تفسیر برای مدرسه آقا کمال از سوی شاه سلطان حسین در سال ۱۱۲۹ ماده دوم عهدنامه ایران و عثمانی در سال ۱۲۳۹ ق در باره رعایت حال حجاج خانه اصلی ما گوشه قبرستان است... شعری از ناصرالدین شاه قاجار

کلیدواژه: نسخه خوانی، نسخه خطی، خوانش متون

Skimming Manuscript (13)

By: Rasool Jafariān

Abstract: In the form of the twelfth article of a series of publications titled “Skimming Manuscripts”, the author has scrutinized the texts of several manuscripts. These texts are as follow:

- A suspicious treatise by Faiz Kashani in defense of Sufism
- Waqf (dedication) of 119 books by Shah Abbas I to Aṣṭana Abdul Azim Hasani in 1037
- Waqf of a book on interpretation to Aqa Kamāl school by Shah Sultan Hussein in 1129
- The second article of the Treaty of Iran and the Ottoman Empire in 1239 with regard to caring for the Hajjis
- Our main house is the corner of the cemetery ...

A poem by Naser-al-Din Shah Qajār

Key words: Skimming manuscripts, manuscript, reading the texts.

قراءات في المخطوطات (۱۳)

رسول جعفریان

يقدم الكاتب في مقاله الحالي . الذي يمثل الحلقة الثالثة عشرة من سلسلة مقالاته عن المخطوطات . نصوص عدد من النسخ مع ملاحظاته النقدية عليها.

والنصوص هي:

۱. رسالة مشکوكة للفيض الكاشاني في الدفاع عن التصوف .
 ۲. وقف الشاه عباس الأول ۱۱۹ كتاباً لحرم عبد العظيم الحسيني في سنة ۱۰۳۷ .
 ۳. وقف الشاه سلطان حسين كتاباً في التفسير لمدرسة آغا كمال في سنة ۱۱۲۹ .
 ۴. المادة الثانية من المعاهدة الإيرانية العثمانية المعقودة في سنة ۱۲۳۹ هجرية حول رعاية الحجاج وتسهيل أمورهم .
 ۵. خانه اصلی ما گوشه قبرستان است (= بيتنا الحقيقي هوزاوية من المقبرة) ... شعر للملك القاجاري ناصر الدين شاه .
- المفردات الأساسية: مطالعة المخطوطات، المخطوطة، قراءة النصوص.

نسخه خوانی (۱۳)

رسول جعفریان

رساله مشکوک از فیض کاشانی در دفاع از تصوف

به تازگی رساله‌ای با عنوان «سؤال و جواب درباره تصوف» منسوب به فیض کاشانی را در فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی دیدم. از چند جهت برایم جالب بود. اول اینکه سائل، یک جدید الاسلام به نام عبدالهادی است که وقتی مسلمان شده، طلبه شده و به مدرسه رفته، اما دیده است که قول و فعل علما با همدیگر سازگار نیست. می‌گوید خوابی دیده و حضرت رسول (ص) به او توصیه کرده است که داخل صوفیه شود.

نکته دوم اینکه می‌گوید وقتی داخل متصوفه شده دیده است که صوفیه مورد حمله مجتهدین هستند و عده‌ای بربالای منابر آنان را طعن و لعن می‌کنند. از تصریح او چنین برمی‌آید که ماجرا در اصفهان بوده است. وی وصفی از برخوردهای آنان و شدت آن دارد و اینکه صوفیه از ترس آنها جرأت ظاهر شدن در بیرون را ندارند یا به قول او جرأت سبزشدن را ندارند.

در این باره از کسی که در اول رساله اسمش مولانا محمد محسن است، سؤالاتی پرسیده که همگی آنها درباره تصوف و متصوفه و آداب آنهاست که ذیلاً خواهد آمد.

عبارت نخست رساله که عنوان آن هم هست و شنگرف نوشته شده چنین است:

سؤال چندی که آخوندی عبدالهادی جدید الاسلام از مولانا محمد محسن نمود و ایشان جواب نوشته‌اند.

علی‌الرسم، عنوان «مولانا محمد محسن» برای فیض به کار می‌رود. تصور اینکه فیض کاشانی تا این حد به صراحت از تصوف دفاع کرده باشد دشوار است. فهرست نویس گفته است که احتمالاً نسخه از قرن سیزدهم است.

پاسخ به سؤال اول که خیلی صریح است و عبارتی چنین: این جماعت که آزار اهل ذکر و زهد و عبادت می‌کنند، و مشایخ ایشان را لعن می‌کنند، بسیار بد می‌کنند، و لعن بر خودشان برمی‌گردد؛ چراکه در حدیث آمده، لعن از لعن سرزد، اگر جایی که فرستاد، سزاوار آن باشد، والا بر لعن برمی‌گردد، اما نباید دانست که آن جماعت از اهل علم نیستند، بلکه خود را به ایشان شبیه ساخته‌اند، چنان‌که در «محاکمه» بیان کرده‌ایم، اهل علم فاضل‌ترند از اهل عبادت به هفتاد مرتبه و صاحب زهد و عبادت قدری از علم تحصیل کرده باشند، گاه باشد که از راه زهد و عبادت او را معرفتی حاصل شود که بالاتر باشد ...

در بالا به رساله محاکمه ارجاع داده و ما رساله محاکمه را از فیض می‌شناسیم، اما هنوز در اطمینان کردن به اینکه متن جواب‌ها از فیض باشد تردید داریم. عبارات رساله هم به دوره قاجاریه می‌ماند. به علاوه که این شدت منازعه بر سر صوفیه و طرد و لعن در اصفهان، با این وصف، حتی از اواخر دوره صفوی بعید می‌نماید؛ هر چند احتمالش هست.

باقی سؤالات هم همه درباره اعمال صوفیان است و باز هم تأکید می‌کنم این قدر صریح در دفاع از رفتارهای صوفیان بعید است که از فیض باشد و اگر مقصود، مولانا محمد محسن دیگری نباشد، به نظر جعل می‌آید. والله اعلم.

اما مقدمه که اصلش به خاطر این تعبیر «عبدالهادی جدید الاسلام» بنده را متوجه خود کرد این است:

...؛ اما بعد به عرض می‌رساند عبدالهادی جدید الاسلام که چون حق سبحانه و تعالی عنایت نمود و این بیچاره را به شرف اسلام مشرف گردانید، فقیر به واسطه طلب واجبات و مندوبات، در بعضی مدارس به تحصیل مشغول شدم، و از طالبه علم آداب مؤمنان و متقیان از فرایض و سنن بسیار مسموع شد، و خدا شاهد است که از ایشان همین قولی مسموع شد و فعل را بسیار کم دیدم. بنا براینکه حدیث حضرت رسول صلی الله علیه و آله هست که می‌باید که شخص که مجالست و مؤانست نماید که حب دنیا و ماسوا بردل او سرد شود و به غیر از خدا شیء به خاطرش نرسد. از این حدیث اثر تمام در خاطر این کمینه بهم رسیدی و بسیار ملول و آزار بودم که صاحب این افعال را کم می‌دیدم، و طالب و فاعل این افعال بودم.

شبی در واقعه حضرت رسول صلی الله علیه و آله دیدم که این فقیر را حواله به جماعتی نمودند که اهل بقاع و خانقاه موسوم به صوفیه‌اند و چون فقیر به اشاره آن سید ابرار داخل این جماعت شدم، آنچه از علما و فضلا در باب فرایض و سنن و غیره مسموع این کمترین شده بود، خدا و رسول خدا، شاهد است که از این طایفه دیدم که جزوی از اجزای آن فرو گذاشت نمی‌نمایند. مثل دوام صوم و صلوة اللیل و غیره، و طریق مؤمنان و متقیان این جماعت دست به دامن ایشان زد.

و حال جمعی از طالبان علوم که خود را بر بالای منبر موسوم به مجتهد نموده‌اند قاطبتا در بالای منبر، مشایخ این طایفه را مثل معروف کرخی که مشهور است که دربان حضرت امام رضا علیه السلام بود، و یکی از مشایخ این طایفه معروفست و دیگر جنید بغدادی و شبلی و شیخ عطار و حکیم سنایی و خواجه عبدالله انصاری و میر حسنی سادات و میر سید علی همدانی و مولانای رومی و شیخ محمود شبستری و سلطان ابوسعید ابوالخیر و شیخ روزبهان فارسی و شیخ علاءالدوله سمنانی و بابا طاهر عریان و بابا افضل کاشی و شیخ سهل صفاهانی و شیخ زاهد گیلانی و شیخ صفی‌الدین اردبیلی و شیخ قاضی زاده لاهیجی و شیخ درویش محمد عارف و شیخ مؤمن مشهدی و قاضی اسدالله و میر قاسم صوفی و مشایخ که بوده‌اند و هستند جهت رضای خدا بیان فرمایید که این جماعت کدام یک ملعون و مطرودند تا این فقیران نیز ایشان را لعن می‌کرده باشند؛ و جمعی دیگر که اهل حکمت‌اند و درس حکمت می‌خوانند ایشان را نیز لعن و طعن نمودند و می‌گویند که این جماعت حکما کافرند، راه زنان دین‌اند، البته این جماعت مسأله نشنود، و پیرو ایشان مشوید که کافر و ملعونند و عوام بسیار از این نوع سخنان شنیده در کوچه و بازارهای اصفهان، یک آشوبی بهم رسیده که بغیر از خدا کسی را دفع آن میسر نیست، و هر یک از این جماعت را که می‌بینند آزار و طعن بسیار می‌کنند، و می‌گویند جماعتی که تصنیفی از این مشایخ مذکور در خانه ایشان است، آن خانه را سوزاندن ثواب است، و چنان شده که در میان دو کس که جنگ و آشوب بهم می‌رسد، به یکدیگر می‌گویند که صوفی باشم اگر چنان و چنین نکنم. بر خدا ظاهر است که این فقیران چه مقدار از دست مردم می‌کشند و در پی قتل این جماعت چنان ایستاده‌اند که می‌گویند کشتن این جماعت واجب است.

و جمعی از مذاهب باطل طعن می‌زنند که عاقبت مذهب شما دق باشد، و اعتبار از این مذهب برطرف شده و گمان می‌کنند که تصوف غیر مذهب اثنا عشر است.

سؤال چندی که اخوندی عبدالمهاد جدید الاسلام از مولانا
 بیست و هفتمین جواب نوشتند: **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
 ای تو سرخیل بزرگان چمان ذات تو بر ترز و صفت بیانی
 ای تو حکمت از خدا آموخته حکمت هر دو جهان را سوخته
 ای تو را علم لدنی داده حق در علوم مصطفی خواند سبق
 اکرم الضیف است از قول رسول یکدی ما را از لطفت کن قبول
 یاسیدی و مولائی قریبه الی الله وجهت رضای حق تعالی موجب
 شوید باین چند کلمه که بعرض میرسد و آنچه از حضرت ائمه
 طاهرین بنظر مبارک رسیدن است درین صفحه درج نمایند
 که خط و مهر مبارک شما باعث هدایت جمعی کثیر خواهد شد
 و جمعی از باریه ضلالت نجات خواهند یافت اما بعد بعرض میرسد
 عبدالمهادی جدید الاسلام که چون حق سبحانه و تعالی عنایت
 نمود و این پیمان را بشرف اسلام مشرف گردانید فقیر بواسطه

ان شاء الله خدای تعالی دفع ظالمان بکنند که این بیچارگان از ترس ظالمان سبزنمی توانند شد، و حجتی چند در بالای منبر بر آن جماعت گرفته اند که مذکور می شود، قربتا الی الله آنچه موافق نص و حدیث است بیان فرمایید ...

[بعد از آن جواب ها و سؤالات دیگر مطرح می شود و از جمله سؤالات این است:] و حجت دیگر آن است که اکثر اوقات ملبوس چیزی ندارند، کرباس درشتی یا شال کم قیمتی که دفع سرما و گرما بتواند کرد می پوشند. ایشان [مخالفان] شال پوشی را بدعت و بد می دانند، هر چه به خاطر مبارک می رسد، درج نمایند، جواب: شال پوشیدن قصوری ندارد، خصوصاً هرگاه مصلحتی در آن باشد ...

و حجت دیگر آن است که در میان صوت های حسن، کدام صوت است که خدا و رسول خدا و ائمه طاهرین او را حرام گردانیده اند؟ بیان فرمایید کدام است که بعضی بیچارگان مخبر شوند. جواب: آنچه حرام است سازهای و ترانه های اهل فسق و اما آنچه از خدا با یاد آورد قصوری ندارد ...

و دیگر آن که بعضی از طالبان علوم دینی که ایشان درس حکمت می خوانند و می گویند ایشان [مخالفان] می فرمایند که این طایفه حکما کافرند و معلونند. مسأله از این جماعت حکما یاد می گیرند و نماز به

اقتدای این جماعت حکما مگذارید. بیان فرمایید که حکمت چیست تا بعضی بدانند. جواب: مبتدیان و ناقصان را خوب نیست که حکمت بخوانند یا درس بگویند، یعنی سخنان فلاسفه یونان را، و اما کاملاً که علوم دینی را محکم کرده باشند و در آن ماهر شده، اگر مطالعه این سخنان کنند و به میزان شرع بسنجند، قصوری ندارد.

[و آخرین سؤال] دیگر فرمایید شخصی بظاهر شرع، مسلمان باشد، به کدام قول و فعل سزاوار لعن می شود، بیان فرمایید. جواب: مگر آن که کفر صریح و بدعتی فضایح از او هویدا شود که تأویل پذیر نباشد و موضع تکفیر توان شد. موضع [مهر] ان الله يحب المحسنین. تمت الرساله.

طبعاً رساله مفصل تر است که ان شاء الله سرفرصت باید آماده کنم و در دسترس بگذارم. نمی دانم کسی درباره آن کاری کرده است یا خیر.

وقف ۱۱۹ کتاب از سوی شاه عباس اول بر آستانه عبدالعظیم حسنی در سال ۱۰۳۷

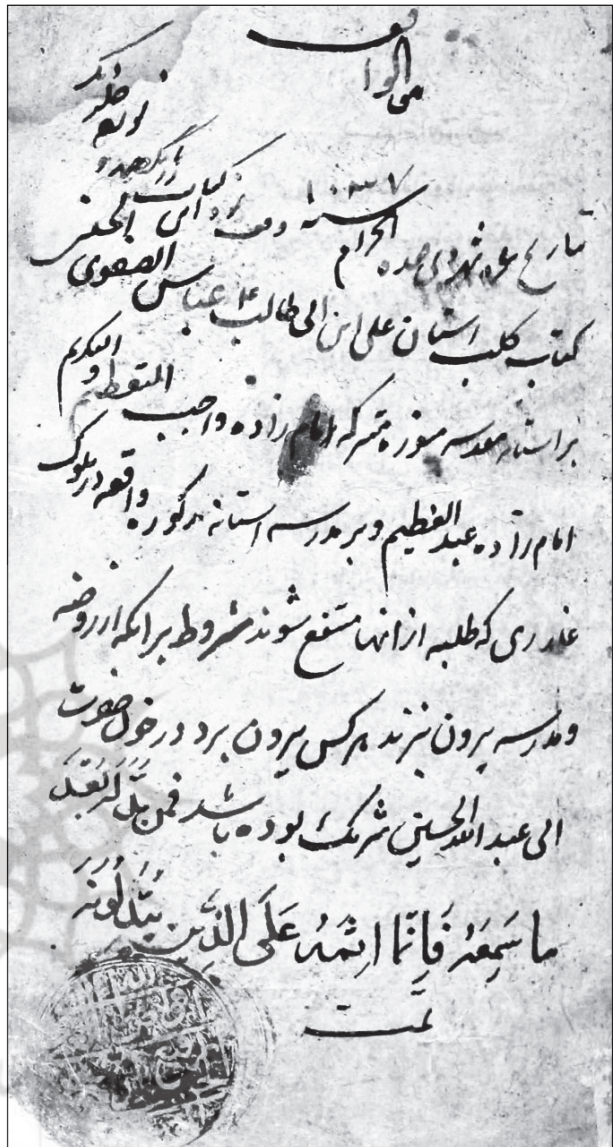
شاه عباس در سال ۱۰۳۷ یک سال پیش از درگذشت خود، ۱۱۹ کتاب را وقف آستانه حضرت عبدالعظیم کرد. بنده خبر ندارم چند تای آنها در کتابخانه باقی مانده است. سابقاً وقف نامه یکی از آنها را که در کتابخانه مجلس است، در کلک و کتاب، دفتر دوم منتشر کردم. امروز نمونه‌ای دیگر در کتابخانه ملی یافت شد که عیناً درج می‌کنم. از این وقف نامه معلوم می‌شود که آستانه عبدالعظیم مدرسه‌ای داشته که طلاب در آن ساکن بوده‌اند. کتاب‌ها بر آستانه وقف و در مدرسه نگهداری می‌شده تا طلاب استفاده کنند:

به تاریخ غره شهر ذی قعدة الحرام ۱۰۳۷ وقف نمود این کتاب را با یک صد و نوزده جلد کتاب دیگر، کلب آستان علی بن ابی طالب (ع) عباس الصفوی الحسینی بر آستانه مقدسه متبرکه امام زاده واجب التعظیم و التکریم امامزاده عبدالعظیم و بر مدرسه آستانه مذکوره واقعه در بلوک غارری که طلبه از آنها منتفع شوند، مشروط بر آن که از روضه و مدرسه بیرون نبرند، هر کس بیرون برد در خون حضرت ابی عبدالله الحسین شریک بوده باشد. فمن بدله بعد ما سمعه فانه اثمه علی الذین یبدلونہ تمت.

وقف نامه شاه سلطان حسین صفوی برای وقف جلد سوم بحار برای مدرسه جدید سلطانی

پیش از این وقف نامه کتابی را که شاه سلطان حسین صفوی برای کتابخانه مدرسه جدید سلطانی یا همان مدرسه چهارباغ نوشته بود، همین جا آوردم و عرض کردم که باقی مانده این کتاب‌ها که در اصفهان بوده، اخیراً به کتابخانه ملی منتقل شده است. در اینجا وقف نامه دیگری را که روی مجلد سوم بحار بوده و شخص شاه سلطان حسین از اموال شخصی خود آن را وقف مدرسه جدید سلطانی کرده می‌آورم. در این وقف نامه که کوتاه است اشاره شده که شروط این وقف در وقف نامه مفصلی که پشت کتاب‌های بزرگ وقف شده بوده درج شده است. تاریخ این وقف نامه شوال ماه ۱۱۲۳، سه سال پس از افتتاح این مدرسه است. جای کلماتی مانند الله و امامان، کلمه‌ای نوشته شده و خطی مورب به رنگ قرمز گذاشته شده است که در تصویر ملاحظه می‌فرمایید:

الحمد لله المتفرّد بالجلالة والصلوة علی نبیه الذی ختم به الرسالة، و علی آله الطاهیرین ذوی المجد و الفخار والنبالة صلوات الله علیهم اجمعین الی یوم الدین.



هو
 بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الواحد المتفرد بالجلالة والصلوة على نبيه الذي ختم به الرسل
 وعلى اله الطاهرين ذوى المحجد والفخار والنبالة صلوات وسلامه
 عليهم اجمعين الى يوم الدين وبعد فحواوى اين فقرات صدق بيّنات
 مبين اين مدعاست كه نواب كامياب بسم الله الرحمن الرحيم القاب سلطان سلطاب
 بسياط ارضين فرما نقرماى جمله پادشاهان روى زمين سيليل جليل
 خاندان نسل نبيل خانواده افضل الوصيين غلام خاص خادم باحلام
 عتبات صلوات عليهم اجمعين السلطان لاعدل الاعظم والخاقان
 الاجل الافخ مالك رقاب الامم بساط بساط الجود والكرم المؤيد بتأييدات
 الملك المتان السلطان بن الخاقان بن الخاقان ابوالمظفر
 شاه سلطان حسين الصفوى الموسوى الحسينى بهادر خان ابدتعا
 ايام دولته وسلطنته وشيد اركان حشمته وعظمته درين ولايت
 سعادت انما اين مجلد ثالث بحار الانوار را قرينة الى تعالى وطلبها لرضا
 بجهت مدرسه مباركه جديد سلطاني وقف صحيح شرعى مؤيد وجبر
 صريح لازم محمد فرمودند بصيود وشروط كه مشروحا در نظر كتب كبيره
 كجهت مدرسه مباركه مزبوره وقف فرموده اند قلمى وقف
 صحيحا شرعى لاذم بتا ببحر لايباع ولا يوهب ولا يورث الى ان
 يورث الارض ومن عليها وهو خير الوارثين وان خاقان موفق توفيقا

اما بعد فحواوى اين فقرات صدق بيّنات، مبين اين
 مدعاست كه نواب كامياب سپهر بركات مقدس
 القاب، سلطان سلطاب بسياط ارضين، فرمانفرماى
 جمله پادشاهان روى زمين، سيليل جليل خاندان
 [ائمه طاهرين] نسل نبيل خانواده افضل الوصيين،
 غلام خاص خادم با اخلاص عتبات... صلوات
 الله عليهم اجمعين. السلطان لاعدل الاعظم
 الافخ، و الخاقان الاجل الافخ، مالك رقاب
 الامم، بساط بساط الجود والكرم، المؤيد بتأييدات
 الملك المتان، السلطان بن السلطان، و الخاقان
 بن الخاقان، ابوالمظفر شاه سلطان حسين الصفوى
 الموسوى الحسينى بهادر خان. ابد الله تعالى ايام
 دولته و سلطنته، و شيد اركان حشمته و عظمته
 در اين ولاى سعادت انما، اين مجلد ثالث بحار
 الانوار را قرينة الى الله تعالى و طلبها لرضاته، به جهت
 مدرسه مباركه جديد سلطاني وقف صحيح شرعى
 مؤيد و حبس صريح لازم مخلص فرمودند، به قيود و
 شروطى كه مشروحا در نظر كتب كبيره كه به جهت
 مدرسه مباركه مزبوره وقف فرموده اند قلمى شده،
 وقفا صحيحا شرعى لازما بتا ببحر لايباع ولا
 يوهب ولا يورث الى ان يورث الله الارض و من عليها
 وهو خير الوارثين. و ان خاقان موفق به توفيقات ايزد
 مستعان، كتاب مزبور را از ملك خود اخراج نموده به
 تصرف وقف دادند و ثواب اين وقف را هديه نمودند
 به ارواح مقدسه حضرات مطهرات عرش درجات
 [ائمه طاهرين] صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين.
 تغيير دهنده وقف مزبور به لعنت ابدى و غضب
 سرمدى گرفتار گردد.

الله
 بشاره معظوم
 اين مستعان كتاب مزبور را الملك خود اخراج نموده بتصرف وقف اند
 و ثواب اين وقف را هديه نمودند بارواح مقدسه حضرات مطهرات
 عرش درجات صلوات و سلامه عليهم اجمعين تغيير دهنده وقف
 مزبور بلعنت ابدى و غضب سرمدى گرفتار كرد و كان ذلك فى
 شهر شوال المكرم سنه ثلث و عشرين و مائه بعد الالف من الهجرة
 المقدسة النبوية على مهاجرها الف الف صلوة و سلام و تحية

وقف کتابی در تفسیر برای مدرسه آقا کمال از سوی شاه سلطان حسین در سال ۱۱۲۹

آقا کمال از غلامان خاصه درگاه شاه سلطان حسین است که در دوره این پادشاه تقریباً همه‌کاره امور وی و به اصطلاح دوره‌های بعد وزیر دربار او بوده است. نام وی در کتیبه‌های مدرسه سلطانی یا همان چهارباغ اصفهان دیده می‌شود. خود وی هم مدرسه در عباس‌آباد ساخته و وقف‌نامه مفصلی شاید قریب چهل صفحه دارد که قریب بیست و پنج سال قبل آن را در میراث اسلامی ایران منتشر کردم. این کتاب تفسیر که در متن حاضر گفته شده از میرزا محمدرضا نصیری است (لابد از خاندان نصیری‌های اصفهان که مشهور و معروف‌اند) از سوی شاه، وقف مدرسه سلطانیه. نامی که آقا کمال به مدرسه خود داده و نباید با مدرسه سلطانی خود شاه در چهارباغ اشتباه کنیم. شده است. این وقف‌نامه قدری مفصل بوده و در آن آداب حفظ و حراست از کتاب‌ها به خصوص در امر امانت درج شده است.

این کتاب نیز در میان کتاب‌هایی است که اخیراً در کتابخانه ملی وارد شده است. باید خدا را شکر کنیم که اگر اینها برخلاف وقف از اصفهان درآمده، لاقلاً به کتابخانه ملی رفته که حالا دسترسی به آن داریم و چه خوب شد که به مشهد منتقل نشد که دیگر دسترسی به آن به قول مردم، محال ممکن بود، مگر به سختی.

متن وقفنامه

حمدی که واقفان اسرار مُلک و ملکوت، و ثنایی که عارفان معالم قُدس و جبروت گزارش آن را دیباجه صحایف معرفت و دانایی دانند، و ادای آن را مقدمه‌ی کتاب فهم و شناسایی خوانند، خداوند عالم الغیوب را رواست که آیات وحدت ذات بیچون و آثار قدرت کامله از قیاس بیرون را به بنان قلم «کُن فیکون» بر اوراق لیل و نهار و صفحات اجزای روزگار تحریر و بیان فرمود تا طالبان علوم ربّانی و جویندگان معارف ایمانی، به کنوز حقایق دانشوری و رموز دقائق هنرپروری راه بُرده، عالم احکام کتابهای آسمانی و کاشف استار از وجه الفاظ و معانی گردند؛ و رسایل صلوات تا قات و مجموعه‌های تسلیمات نامیات، و وقف مسکن رسول مبین و صاحب مقام امین و اوصیای گزین و اولاد معصومین او. صلوات الله علیهم اجمعین. را شاید که به تعلیم اصول و فروع دین و ارشاد به حق یقین، صاحبان مدارک و افهام و سالکان مسالک پیروی ائمه انام را به مُنتهی المطلب فوز ابدی و حیات القلوب سعادت سرمدی رسانیدند، و به هدایت کافیه و دلالت وافیه سبق خوانان مدرسه ایجاد و وظیفه خوران زاد معاد را قابل مراتب عالیه ایمان و ساکن حجرات بهشت جاویدان گردانیدند.

اما بعد

کشف مضامین صدق مفاد شرح این مقاصد خیربنیاد است که چون نَوّاب کامیاب خلاق مآب شاهنشاه دین‌پناه، ظَلَّ اللهُ منصور المؤید من عندالله، بانی مبانی شریعت پروری، مُشید ارکان معدلت گستری، باسط بساط عدل و داد، ماحی آیات جور و بیداد، بنده خاکسار آستان سید انبیا، چاکر دربار سرور اولیا و اصفیا، خادم عتبات ائمه اثنی عشر، مروج سنن سنتیه حضرت خیرالبشر. علیهم صلوات الله الملك الاکبر. واسطه نظام لیالی و ایام، شیرازه اوراق شهور و اعوام، گردون رفعتی که عنوان منشور باهرالتور شهریاریش به طغرای غزای «قُلْ اللَّهُمَّ مالک المُلک تُؤتی المُلک مَنْ تشاء» مطرّز و موشح است، آسمان شوکتی که دیباجه‌ی فرمان فرمایی و جهانداریش به سرلوح زیبای «وَاتیناهُ مُلکاً عَظیماً» مزین و منقش

است، صاحب نسب بزرگوار نبوی، فایز حسب با اعتبار علوی، پشت و پناه اهل ایمان، مظهر آثار لطف و احسان، سلطان سلاطین زمان، پادشاه پادشاه فشان، السلطان بن السلطان، و الخاقان بن الخاقان، ابوالمظفر ابوالمنصور شاه سلطان [حسین] الصفوی الموسوی بهادرخان. مدد الله تعالی ظلال معدلته علی مفارق الانام و جعل دولته متصله بدولة صاحب الزمان. علیه الصلوة و السلام، پیوسته انتشار قواعد علوم دین مبین و اشتهاش شعایر شرایع ملت مستبین، حضرت سید المرسلین. علیه افضل الصلوات المصلین. و تکثیر علمای دین دار، و ترفیه طالبان علوم سعادت مدار و تهئیهی اسباب تحصیل و تمهید مایحتاج تکمیل آن قوم نبیل را، منظور نظر کیمیا اثر و مرکوز ضمیر منیر حق پرور عدالت گستر فرموده، و عالیجاه رفعت و دولت و اقبال پناه، محرم سرادقات جاه و جلال و معتمد دولت قاهره بی زوال، سنّی الشان مقرب الخاقان، غلام اخلاص کیش، و بنده خیراندیش دودمان ولایت نشان، «آقا کمال» که نقد حیات را صرف خدمتگذاری و بندگی این آستان خلافت بنیان کرده، و از همگان در مضممار اخلاص مندی قصب السبق ریوده، مدرسه ای در محله عباس آباد بنا کرده، و در غایت رصانت و رفعت به اتمام رسیده و به مدرسه سلطانیه مسّی گردانیده، بندگان ثریا مکان اشرف، از بنده پروری که شیوهی مرضیه آن خدیو زمان است، این مجلد را با سایر مجلدات تفسیر کلام مجید مؤلف مرحوم مبرور میرزا محمدرضا نصیری واقعه نویسی سابق سابق، قربه الی الله تعالی و طلبا لمرضاته، وقف صحیح لازم مؤبد شرعی و حبس صریح جازم مخلد ملی نمودند، بر شیعیان اثنی عشریه. کثرهم الله تعالی بین البریه. سکنه مدرسه مبارکه مزبوره، به این نهج که همیشه در ضبط و تحویل کتابداری که به جهت مدرسه مبارکه مزبوره تعیین می شود بوده، هریک از طلبه عظام سکنه مدرسه مزبوره که محتاج به آنها باشند، به تجویز مدرّس مدرسه مزبوره بگیرند، و به قدر احتیاج نگاه داشته، از آن منتفع شوند، و زیاده از قدر احتیاج نگاه ندارند، و در محافظت آن از تضییع و تلف، کمال اهتمام و سعی نمایند، و هر شش ماه یک مرتبه به نظر مدرّس رسانند تا خاطر خود را از وجود و ضایع نشدن آن جمع نمایند، و هر گاه باز خواهند و مدرّس اذن جدید دهد، باز برده، به نحو مسطور از آن بهره یاب گردند و مدرّس مدرسه مبارکه مزبوره از آنها، و ضبط از تلف و ضایع شدن، نهایت سعی و اهتمام و در هریک از مراتب مزبوره فوق به لوازم آن قیام نماید.

واعلی حضرت واقف. حرّسه الله تعالی من جمیع المخاوف. شرط شرعی فرمودند که کتب مزبوره را نخرند و نفروشند و رهن نمایند و در عرضهی زوال و انتقال در نیاورند، و جمعی که به جهت انتفاع آنها را نگاه میدارند، معطل نگذارند، و هر گاه اهل علم از آنها منتفع شوند، در اوقات شریفه، آن ولینعمت عالمیان قبله گاه جهانیان را به دعای خیر یاد نمایند.

تغییر دهنده وقف مزبور به لعنت الله و نفرین حضرت رسالت پناهی و ائمه معصومین. صلوات الله علیهم اجمعین. گرفتار گردد. «فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَأَنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ، إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ». و اعلی حضرت واقف. جعله الله تعالی آمنا من جمیع المخاوف و واقفا علی سبیل الهدی فی کل المواقف. ثواب این وقف را قربه الی الله تعالی هدیه نمودند به ارواح مطهره حضرات مقدّسات، سدره مرتبات، عرش درجات، چهارده معصوم. علیهم السلام. که اول ایشان حضرت رسول امین مختار جناب رب العالمین، مقصود از ایجاد افلاک مخصوص به خطاب لولاک خاتم انبیاء. صلّی الله علیه و آله و سلم. و آخر ایشان خاتم اوصیا هادی راه هدی، غایب به امر خدا امام به حق پیشوای مطلق حجة الرحمن صاحب الزمان. صلوات الله و سلامه علیه. است.

و کان تحریر ذلك فی محرم الحرام من شهر سنه تسع و عشرين و مائة بعد الالف من الهجرة المقدسة النبویة علی مهاجرها صلوة و سلام و تحیة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حَدِيثِي كَرَامَاتِي سِرِّ مَلِكِي وَمَلَكُوتِي وَتَنَابُوتِي كَرَامَاتِي عَارِفَانِ مَعَالِمِ قُدُسِ وَجَرُوتِ كَرَامَاتِي
 اَزَادِي بِيَاچِه مَعَانِي مَعْرِفَتِ وَذَاتِي دَانِي دَانِي وَ اِذَا اِي اَزَامَقَدَمَه كِتَابِ فِهْمِ وَشَانَانِي
 خَوَانِي خَدَاوند عَلَامِ الْعِيُوبِ زَارِ وَ اَسْتِ كَرَامَاتِ وَحَدِيثِ ذَاتِ بِيحُونِ وَ اَثَارِ قَدَرْتِ
 كَامِلَه اَز قِيَاسِ پَرُورِنِ زَابِنَانِ قَلَمِ كُنِ فَيَكُونُ بَرِ اَوْ رَاقِ لَيْلِ وَ نَهَارِ وَ صَفْحَاتِ اَجْرَائِي وَ كَرَامَاتِ
 نَحْوِي وَ بَيَانِ فَرَمُودِ تَاظَالِ بِنَانِ عِلْمِ رِثَائِي وَ جَوَانِي كَانِ مَعَارِفِ اِيْمَانِي بِكُونِ جَوَانِي اَفْزُونِ
 وَ رَمُوزِ قَائِمِ هُنَرِ پَرُورِي رَاهِ بَرْدَه عَالَمِ اَحْكَامِ كِتَابِي اَسْمَانِي وَ كَاشِفِ اَسْتَارِ اَز وَجُوهِ
 اَلْقَاظِ وَ مَعَانِي كَرْدِنِ وَ رَسَائِلِ صَلَوَاتِ نَائِثَاتِ وَ مَجْمُوعِي اَسْمَانِي اَسْمَانِي وَ قَفِ
 مَسْكِنِ رَسُولِ مَبِينِ وَ صَاحِبِ مَقَامِ اَمِينِ وَ اَوْصِيَاءِي كَرِيمِ وَ اَوْلَادِ مَعْصُومِي اَوْصِيَاءِ
 عَلَيهِمُ اَجْمَعِينَ زَا شَائِدِ كَرْتَعَلِيمِ اَصُولِ وَ فِرْعَوْنِ دِينِ وَ اَرشَادِ بِيحِ اَلْيَقِينِ صَاحِبَانِ مَنَارِ
 وَ اَفْهَامِ وَ سَالِكَانِ مَسَالِكِ پَرُورِي اُمَّةِ اَنَامِ زَا اِمْتِنَانِ الْمَطْلَبِ فَرَزَانِي وَ حَيَاتِ اَلْقُلُوبِ
 سَعَادَتِ سَرْمَدِي رَسَائِدِي وَ مَهْدِيَاتِ كَافِيَه وَ دَلَالَتِ وَ اَفِيَه سَبْقِ خَوَانِ مَكْرَمِ
 اِيْجَادِ وَ وَطِيئَه خُورَانِ زَادِ مَعَادِرِ اَقَابِلِ مَرَاتِ غَالِيَه اِيْمَانِ وَ سَاكِنِ حَجَرَاتِ بَهْشْتِ
 جَاوِيَانِ كَرْدَانِي اِنْدَانِي اَتَا اَبِي كَرْدِ كِتَابِ مَضَامِينِ صَدَقِ مَعَادِرِ اِيْمَانِ مَقَاصِدِ
 خَيْرِ بِنِيَادِ اَسْتِ كَرْتِ نَوَابِ كَامِيَابِ خَلَائِقِ مَثَابِ شَاهِنشَاهِ دِينِ بِنَاهِ ظَلِ الْمَنْصُورِ
 الْمُوْتِدِ مَرْعِي اَبَانِي مَبَانِي شَرِيحَتِ پَرُورِي مَشِيدِ اَرْكَانِ مَعْدَلَتِ كَسْتِي اَبِي اَبِي
 عَدَلِ وَ ذَادِ مَا حِي اَيَاتِ جُورِ وَ بِيْجَادِ بِنْدِ خَاكِنَارِ اَسْتَانِ سَيِّدِ اَنْبِيَاءِ اَجْرَا كَرْدِ زَارِ
 سَرُورِ اَوْلِيَاءِ وَ اَصْفِيَاءِ خَادِمِ عَقَبَاتِ اُمَّةِ اَشْوَ اَعْمَرِ مَرْوَجِ سَنَنِ سَنِيَه حَضْرَتِ خَيْرِ
 الْبَشَرِ عَلَيهِمُ صَلَوَاتِ الْمَلِكِ الْاَكْبَرِ وَ اَسْطَه نِظَامِ لِيَالِي وَ اَيَامِ سَبْرِ اَزَه اَوْ رَاقِ
 شَهُورِ وَ اَعْوَامِ كَرْدُونِ رَضِيَقِي كَرْتَعَلِيمِ مَنشُورِ اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي
 قُلِ اللَّهُمَّ يَا لَكَ الْمَلِكُ يُؤْتِي الْمَلِكَ مِنْ تَشَاءِ مَطَرِ زَمْوُتِ اَسْتِ اَسْمَانِ شَوْكِي كَر
 دِي بِيَاچِه فَرْمَانِ فَرْمَانِي وَ جِهَانِ اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي
 صَاحِبِ نَسَبِ بَرْدِ كَرْتِ اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي
 وَ اَحْسَانِ سُلْطَانِ سُلْطَانِ زَمَانِ يَادِ شَاهِ يَادِ شَاهِ فَنَانِ السُّلْطَانِ بِنِ السُّلْطَانِ وَ اَلْخَافَانِ
 اَلْخَافَانِ اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي

نمونه‌ای عقد شرعی سنیان فارسی زبان ماوراءالنهر از یک متن منشآت

کلمه ایجاب و قبول و کیفیت آن: در وقت گفتن آن، وظیفه آن است که ناکح و ولی یا وکیل ولی منکوحی روی بیکدیگر کنند، و دست در دست یکدیگر نهند، و به آواز گویند تا حاضران بشنوند: اول ناکح ابتدا کند و بگوید: بسم الله و الحمد لله و الصلوة والسلام علی رسول الله، از تومی خواهم که به زنی به من دهی دختر تو یا آن کس که باشد فلانه بکاوین جندین مثقال طلاء سرخ و جندین من ابریشم لاهی زرد و سفید بدستوری و رضاء او، و بحق ولایتی شرعیه که ترا حاصل است براو، یا بحق وکالتی شرعیه که ترا حاصل است از بذراو، یا آن ولی که باشد، و اگر مأذون از محکمه باشد، چنین گوید به اذن او رضاء او، و بحق اذنی که ترا حاصل است از حاکم مسلمانان، و اگر صغیره باشد، بگفتن دستوری و رضاء او حاجت نباشد. و دیگر ولی یا وکیل ولی یا مأذون محکمه بگوید: بخواست تو بزنی دادم دختر خود یا دختر موکل خود فلانه بکاوین جندین و جندین بدستوری و رضاء او، و بحق ولایتی شرعیه که حاصل است مرا براو، یا بحق وکالتی که حاصل است مرا از بذراو، یا بحق اذنی که صادر است مرا از حاکم مسلمانان، و اگر ناکح بگوید قبول کردم از تو این نکاح را به این کاوین و حاضران را بر خود گواه گرفتم.



نمونه‌ای از آزادنامه برای غلامان

بخشی از نظام اجتماعی بشر قدیم، وجود بردگان و غلامان و کنیزکان بود که از هزاران سال، بشر با آن خو کرده بود. اسلام با تأکید بر آزاد کردن بردگان تلاش کرد تا این نظام را تعدیل کند و تا حدی هم موفق شد، اما تغییر این نظام اجتماعی امر ساده‌ای نبود و سبب شد تا فقها قواعدی برای آن عرضه کنند. پس از اسلام هزار و دو بیست سال طول کشید تا با توسعه و تغییر مناسبات اجتماعی، نظام گذشته بشر به چالش کشیده شد و با همکاری ملل مختلف بردگی از میان برود؛ گرچه دنیای جدید شاهد انواع دیگری از بردگی از جنسی و غیره است. در آن روزگاران برای آزاد کردن بردگان به دلیل جنبه‌های حقوقی سندی تنظیم می‌شد تا گواهی باشد برای اینکه بنده آزاد شده، آزاد آزاد بوده و صاحب قبلی و دیگری حقی براو ندارد. بنده بارها نمونه‌هایی از عتق نامه‌ها را منتشر کرده‌ام. این مورد هم جالب توجه است، نمونه‌ای حقوقی از نوعی انشاء اداری. محضری است که نام افراد در آن نیامده و به جای آن از تعبیر «فلان» استفاده شده است. این متن در نسخه شماره ۲۲۵۴ مجلس آمده است.

در صورت اعتاق

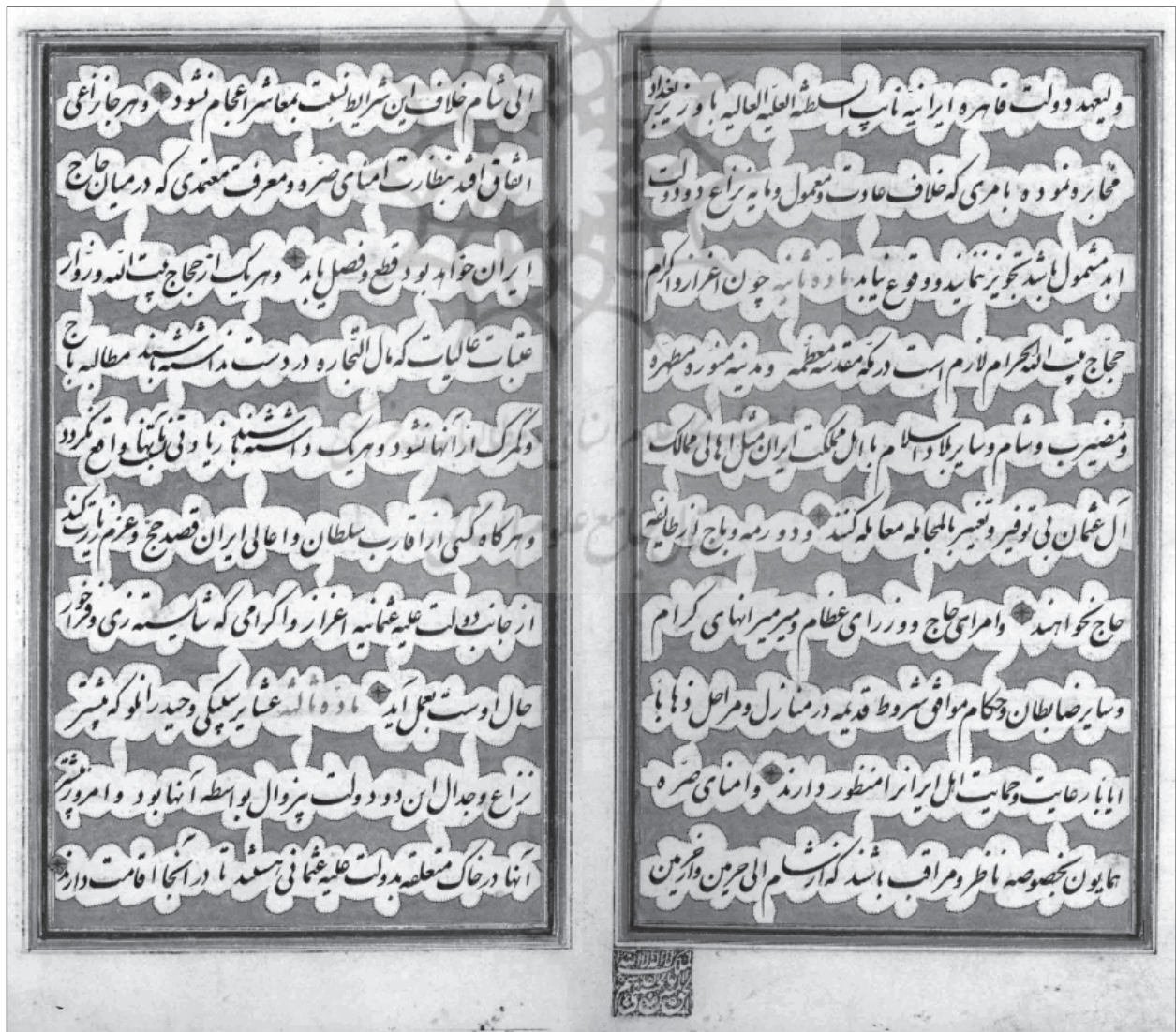
الحمد لله و الصلوة على رسول الله

و بعد، مضمون این مرقومه و مقصود این مسطوره مشتمل است بر آنک فلان بن فلان بن فلان، آزاد کرد غلام خود را فلان بن عبد الله حبشی یا هندی و مثل آن، یا کنیزک خود را فلان بن بنت فلان زنگیه یا ترکیه و مانند آن، آزاد کردنی صحیح شرعی و اعتاقی صریح مرعی متمسکاً بقول سید المرسلین و خاتم النبیین صلی الله علیه و علی آله اجمعین «من اعتق رقبة اعتق الله بكل عضو منها عضوا منه من النار». پس بنابراین این آزاد کردن مالک مذکوره را که معتق است بر مملوک عتقی را هیچ حقی و دعوی باقی نماند، خاصه از جهت رقیت و بندگی و برین جمله گواه بر خود گرفت در تاریخ فلان فلان.



ماده دوم عهدنامه ایران و عثمانی در سال ۱۲۳۹ق درباره رعایت حال حجاج

ماده ثانیه: چون اعزاز و اکرام حجاج بیت الله الحرام لازم است در مکه مقدسه معظمه و مدینه منوره مطهره و مُضیرب و شام و سایر بلاد اسلام، با اهل مملکت ایران مثل اهالی ممالک آل عثمان بی توفیر و تغییر بالمجامله معامله کنند و دورمه و باج از طایفه حاج نخواهند، و امرای حاج و وزرای عظام و میرمیرانهای کرام و سایر ضابطان و حکام موافق شروط قدیمه در منازل و مراحل، ذهاباً و ایاباً، رعایت و حمایت اهل ایران را منظور دارند، و امنای صُره همایون بخصوصه، ناظر و مراقب باشند که از شام الی حرمین و از حرمین الی شام، خلاف این شرایط نسبت به معاشرا عجام نشود؛ و هر جا نزاعی اتفاق افتد، به نظارت امنای صُره و معرفت معتمدی که در میان حاج ایران خواهد بود، قطع و فصل یابد، و هریک از حجاج بیت الله زوار عتبات عالیات که مال التجاره در دست نداشته باشند، مطالبه باج و گمرک از آنها نشود، و هریک داشته باشند، زیادتی نسبت به آنها واقع نگردد، و هرگاه کسی از اقارب سلطان و اعالی ایران قصد حج و عزم زیارت کند، از جانب دولت علیه عثمانی اعزاز و اکرامی که شایسته زی و فراخور حال اوست، بعمل آید.



خانه اصلی ما گوشه قبرستان است ... شعری از ناصرالدین شاه قاجار

در مجموعه یادداشت‌های تویسرکانی نامی، اشعاری از ناصرالدین شاه آمده که بندی از آن درباره مرگ بدین شرح است:

وقت آن شد که از این دار فنا درگذریم	کاروان رفته و ما در سرره درگذریم
توشه راه نداریم چه تدبیر کنیم	منزل دورودراز است عجب بی‌خبریم
توشه راه حقیقت که نه نان است و نه آب	توشه آنست که ایمان درستی ببریم
خانه و خانقه و منزل ما زیر زمین	ما به تعمیر سرو ساختن بام و دریم
خانه اصلی ما گوشه قبرستان است	ای خوش آن روز که من با تو در آن خانه دریم
پدر و مادر و یاران و عزیزان رفتند	ما عجب مست غروریم چه کوتاه نظریم
دم به دم می‌گذرند از نظر ما یاران	این قدر دیده نداریم که در خود نگریم
گرد و صد مملکت از روی زمین جمع کنیم	ما به غیر از کفنی بیش ز دنیا نبریم
بار الها تو کریمی و غفوری و رحیم	دست ما گیر که درمانده و بی‌بال و پریم
یارب از لطف تو و بندگی ناصر دین	عاقبت خیر نما ما همگی در به دریم

وقت است که از راه دارم در کزیم
 کاروان فرموده در سر راه در کزیم
 نوشته راه ندارم صد تندر کف
 منزل دور در راه شکر می خورم
 نوشته راه هست که ایامی شیرین
 خانه دفاعم در راه با زیرین
 با تعمیر در راه خسته دردم
 خانه جلی با گوشه فرستادن
 از خوشی آن در که من مانده در راه
 در راه در راه غریبان رفتند
 ما غم من غم در راه کوه لطم
 دمدم سکنه در راه با باران
 تا چند حورم غم غم غم غم
 دل گفت بود که در راه جمع گستم
 با بغیر الفتن مشرب دنیا بنبرم
 بار الهاتو که در راه در ختم
 دست با کیر که در راه در کمال

مادل لغتم رعایا که کوفت
 تا چند حورم غم غم غم غم
 دل گفت بود که در راه جمع گستم
 با بغیر الفتن مشرب دنیا بنبرم
 بار الهاتو که در راه در ختم
 دست با کیر که در راه در کمال

که در راه در راه غریبان رفتند
 ما غم من غم در راه کوه لطم
 دمدم سکنه در راه با باران
 تا چند حورم غم غم غم غم
 دل گفت بود که در راه جمع گستم
 با بغیر الفتن مشرب دنیا بنبرم
 بار الهاتو که در راه در ختم
 دست با کیر که در راه در کمال